

## بررسی نقش امپراتوری بیزانس در به قدرت رسیدن خسرو پرویز

دکتر احمد کامرانی‌فر، عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد  
فرشته طالبی نجف‌آبادی، کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان

### چکیده

روابط دو حکومت قدرتمند ساسانی و بیزانس در همه دوره حیات امپراتوری ساسانی پر فراز و نشیب و پرحادثه بوده است. اگرچه اختلافات ارضی به‌ویژه بر سر ارمنستان و قفقاز عامل اساسی تنش میان دو حکومت و سبب‌ساز جنگ‌های بی‌فرجام و یا قراردادهای صلح گاه و بی‌گاه بود اما رقابت‌های سیاسی، مذهبی و اقتصادی میان ساسانیان و بیزانسی‌ها کم از اختلافات ارضی نبود و هر کدام از آن‌ها می‌توانست دو حکومت را تا آستانه جنگی ویرانگر پیش ببرد. همه این‌ها البته سبب می‌شد که هر یک از حکومت‌ها بسته به منافع خویش در پی کسب امتیازات مختلفی از رقیب نیرومند خود در منازعات گوناگون باشند.

شورش بهرام چوبین و فرار خسرو پرویز به دربار بیزانس یکی از فرصت‌های طلایی را برای امپراتوری بیزانس فراهم کرد که در کنار کسب امتیازات گوناگون، برای اولین بار فرصت دخالت در امور داخلی ایران را نیز به دست آورد و در به تخت نشاندن پادشاهی نقش اساسی ایفا نماید. این مقاله قصد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

تاریخ پذیرش: ۹۰/۲/۱۵

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۲/۱

E-mail: Kamranifar43@yahoo.com

دارد با طرح این سؤال که امپراتوری بیزانس چه نقشی در روی کار آمدن خسرو پرویز داشته، به مواردی همچون قدرت گرفتن هرمزد چهارم در ایران و فراهم آمدن مقدمات شورش بهرام چوبین، اعلام پادشاهی بهرام چوبین و فرار خسرو پرویز به دربار بیزانس، تعهدات خسرو به دربار بیزانس در برابر حمایت‌های مالی، نظامی امپراتور و چگونگی بازگشت خسرو پرویز به تخت سلطنت ساسانی پردازد.

**واژگان کلیدی:** ساسانیان، بیزانسی‌ها، خسرو پرویز، بهرام چوبینه، موریس.

### مقدمه

روابط ایران با همسایگان غربی‌اش همواره پرتنش بوده و بخش بزرگی از انرژی‌های بالقوه و بالفعل آن را نبردهای طولانی و بی‌فرجام به تحلیل برده بود. علت وجودی شکل‌گیری اولین حکومت آریایی در شمال غربی سرزمینی که بعدها به نام مهاجرین تازه وارد ایران نام گرفت، هراس از همسایه نیرومند غربی یعنی آشور بود که فقط اتحاد همسایگان توانست آن را به خاک هلاکت افکند. بعدها با شکل‌گیری حکومت نیرومند هخامنشی، کشمکش با یونان بخش بزرگی از نیروی ایرانیان را تباه ساخته و سرانجام ضعف ناشی از تحلیل قوا بود که این حکومت را در برابر تهاجمی از مرزهای غربی به رهبری اسکندر از پای درآورد. حکومت دراز مدت اشکانی هم فارغ از کشمکش‌های طولانی در برابر امپراتوری تازه نفس روم نبود. مرزهای غربی ایران در این روزگار همواره در معرض تاخت و تازهای دو طرف بود که بیشتر در پی توسعه قلمرو بودند.

منازعات میان ایران و روم در عصر اشکانی میراثی بود که به جانشینان آنها یعنی خاندان ساسانی رسید و بعدها با فروپاشی امپراتوری روم آنها هم این منازعات دائمی را به جانشین نیمه شرقی خود یعنی امپراتوری بیزانس سپردند. اختلافات گوناگون ارضی، سیاسی، مذهبی، اقتصادی زمینه‌ساز جنگ‌های طولانی و متفاوت میان دو حکومت بزرگ یعنی ساسانی و بیزانس گردید که تا پایان عمر حکومت ساسانی و فروپاشی این دولت به دست تازیان نومسلمان تداوم یافت.

روابط ایران و بیزانس هم‌چون همه دولت‌های همسایه و متخاصم، سراسر جنگ و پیمان‌های صلحی بود که هر از چندی در پی نبردهای طولانی و پس از مذاکرات نفس‌گیر، صورت عمل به خود می‌گرفت. آنچه در این روابط حائز اهمیت بود آن که هر کدام از حکومت‌ها سعی داشتند تا به نوعی از هر فرصتی برای به دست آوردن امتیازی در خاک حریف سود جویند تا بعدها تامین‌کننده بخشی از منافع دولت متبوع‌شان باشند. در روابط پرفراز و نشیب میان حکومت ساسانی و امپراتوری بیزانس با مرگ خسروانوشیروان و در پی حوادث داخلی رخ داده در ایران، این فرصت در اختیار امپراتور بیزانس قرار گرفت که با حمایت از خسرو پرویز که داعیه‌دار سلطنت ساسانی بود در امور داخلی ایران دخالت نماید و منافع آتی امپراتوری بیزانس را نیز به نوعی تامین نماید.

این نوشتار بر پایه این سوال اصلی استوار است که امپراتوری بیزانس چه نقشی در به قدرت رسیدن خسرو پرویز داشته است؟ برخی از سؤالات فرعی پیرامون سؤال اصلی نیز از این قرارند، چه عاملی زمینه دخالت بیزانس در امور داخلی ایران را فراهم آورد؟ به قدرت رسیدن خسرو پرویز در پی حمایت بیزانس از وی چه منافعی را عاید امپراتوری بیزانس نمود؟ فرضیه اصلی این مقاله آن است که امپراتوری بیزانس با حمایت‌های نظامی، مالی خود خسرو پرویز را به تخت ساسانی بازگرداند. افزون بر این، برخی فرضیه‌های فرعی در پاسخ به سؤالات فرعی نیز چنین می‌باشند: شورش بهرام چوبین و فرار خسرو پرویز به دربار بیزانس زمینه دخالت امپراتوری بیزانس در امور داخلی ایران را فراهم آورد. خسرو پرویز برای رسیدن به سلطنت از دست رفته، پاره‌ای امتیازات ارضی و سیاسی به امپراتوری بیزانس واگذار کرد. این نوشتار از نظر ماهیت در ردیف تحقیقات نظری اما از نظر هدف یک تحقیق تاریخی به شمار می‌آید که به شیوه توصیفی - تحلیلی به نگارش درآمده است. روش گردآوری اطلاعات نیز کتابخانه‌ای می‌باشد.

### حوادث داخلی، دخالت خارجی

با مرگ خسرو انوشیروان که او را «آخرین تجسم وحدت بین کیاست و قدرت در خاندان ساسانی» (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۴۹۸) می‌دانند، به واقع عصر طلایی حکومت ساسانی هم به پایان رسید. هر چند نواده او خسرو دوم سعی داشت به نوعی نام نیای خویش را احیاء نماید و آخرین پرده نمایش قدرت ساسانیان را در چشم جهانیان بنشانند؛ اما ظاهراً با پایان حکومت خسرو انوشیروان، ساسانیان به همه افتخارات ممکن دست یافته بودند و خسرو پرویز فقط آخرین سلطنت بزرگ باستانی را ارائه کرد و کیاست و قدرت انوشیروان را با هوس و قدرت درآمیخت تا زمینه‌های سقوط امپراتوری بزرگی را که از نیاکانش به ارث برده بود، فراهم کند. در فاصله بین حکومت خسروان، ایران یک چند دچار برخی بحران‌های داخلی گردید که حوادث خارجی هم بدان افزوده شد. به ویژه دخالت‌های همسایه نیرومند غربی در امور داخلی ایران، سلطنت خسرو پرویز را برای همیشه وامدار امپراتوری بیزانس نمود.

با روی کار آمدن هرمزد چهارم (۵۹۰-۵۷۹ م) که خصال نیک و بد را به صورت عجیبی توأمان دارا بود، حکومت ساسانی به یکباره از اوج قدرت نوشیروانی فاصله گرفت. هرمزد چهارم که از او با عنوان «پادشاهی سخندان و نیکوکار و ضعیف‌پرور» (ابن اثیر، ۱۳۸۶: ۱۰۰) یاد شده، اگرچه به هنگام تاجگذاری در جمع درباریان وعده داد: «جهان را بداریم در زیر پر/ چنان چون پدر داشت با داد و فر» (فردوسی، ۱۳۷۴/ج ۴: ۳۸۴) و در آغاز کار هم، «در سیاست تأسی به پدر می‌کرده، ولی اعتدال و احتیاط پدر را نداشت» (کریستن‌سن، ۱۳۶۸: ۵۷۷). همراهی و همدلی او با ضعیفان و مستمندان اگرچه اتهام حمایت از «سفلگان» (طبری، ۱۳۵۲/ج ۲: ۷۲۵) و «پر و بال دادن به فرومایگان و اوباش» (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۱، ۲۶۵) را برایش به همراه داشت اما توده مردم او را نیز چون پدر به عدالتش ستودند.

هر چند داد هرمزد چنان بود که از عدل نوشیروان اندر گذشت (بلعمی، ۱۳۸۹/ج ۲: ۷۵۸؛ بلعمی، ۱۳۸۹/ج ۲: ۷۵۹-۷۵۸؛ نولدکه، ۱۳۷۸: ۲۸۹؛ مسکویه، ۱۳۶۹/ج ۱: ۱۸۷-۱۸۶؛ ثعالبی، ۱۳۶۸/ج ۱: ۴۱۳)؛ به همین جهت رعایا، او را مستحق‌تر از پدرش به «عادل» بودن می‌دانستند

اما سخت‌گیری‌هایش بر بزرگان و اشراف که «مردمان بزرگ را خُرد داشتی و حق ایشان نشناختی» (بلعمی، ۱۳۸۹/ج ۲: ۷۵۹) سبب شد تا نجبای ایرانی به جهت اصل و نسب ترکی از سوی مادر، «ترک‌زاد» خطابش کنند (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۵۰۶). هرچند گوشه چشمی به عنایت نسبت به مسیحیان ایران داشت که می‌گفت: «پادشاهی را از مخالف چاره نیست و به پادشاهی بزرگ اندر از هر لونی مردم باشد» (بلعمی، ۱۳۸۹/ج ۲: ۷۵۹)، اما منابع بیزانسی که خصومت‌شان به پادشاه ساسانی پوشیده نیست وی را پادشاهی ظالم و خونریز و بی‌رحم خوانده‌اند که فرستادگان امپراتوری بیزانس را -که برای مذاکرات صلح به ایران آمده بودند- به زندان افکند و جز با وساطت نجبا آزادشان نکرد. از همین رو آنان این پادشاه را مستحق دریافت لقب «مغرور و دیوانه» دانسته‌اند (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۵۰۶).

رویاری هر مزد چهارم با نجبا در همان آغاز پادشاهی نشانگر شکل‌گیری حوادث بنیان‌براندازی بود که آینده حکومت ساسانی را در معرض تهدید قرار می‌داد. ریشه این خصومت‌ها میان پادشاه جوان با گروه‌های پرنفوذ دربار ساسانی به آخرین سال‌های شهریاری انوشیروان باز می‌گشت که سرکوب اشراف عالی‌رتبه را به جهت پیری و ناتوانی به پسرش محول کرده بود. اندکی پس از به تخت نشستن هر مزد چهارم، اختلافات قدیمی میان او و بزرگان دربار پدیدار شد: «برآشفّت و خوی بد آورد پیش / به یکسو شد از راه آیین و کیش» (فردوسی، ۱۳۷۴/ج ۴: ۳۵۰). پادشاه جوان در تنبیه کسانی که در زمان پدر نظر خوشی نسبت به وی نداشتند شتاب نمود: «...نسبت به برآوردگان پدر خویش بدبین گشت و گناه ناکرده، بر آنان نوشت. یکی را پس از دیگری از پای درمی‌آورد و با هرکس که در روزگار انوشیروان از او دور بود کینه‌توزی می‌کرد» (ثعالبی، ۱۳۶۸/ج ۱: ۴۱۱).

سه گروه پرنفوذ دربار یعنی مغان، سپاهیان و دبیران را به تدریج و در عرض چند سال تصفیه نمود؛ چرا که نمایندگان این سه قشر یعنی موبدان موبد، دبیر بزرگ و سپهبد بزرگ در جریانات مربوط به تعیین جانشین در زمان حیات خسرو انوشیروان نظر مساعدی نسبت به ولیعهدی هر مزد ابراز نداشته بودند. مبارزه خونین هر مزد چهارم با بزرگان که «سیزده هزار کس

و ششصد کس بکشت» (طبری، ۱۳۵۲، ج ۲، ۷۲۵) اگرچه تخم کین و وحشت را در دل درباریان کاشت اما مورد استقبال طبقات فرودست جامعه قرار گرفت (کولسینکف، ۲۵۳۷: ۱۰۸-۱۰۳). علاوه بر روابط خصمانه میان پادشاه و نجبا، هرمزد چهارم سیاست و کیاست پدر را هم نداشت که به یکباره خود را در چند جبهه درگیر نسازد. در همان آغاز حکومت سر ناسازگاری با امپراتوری بیزانس را نیز سرلوحه کار خویش قرار داد و برخلاف عرف دیپلماتیک و رایج بین دولتین همجوار، جلوس رسمی خود را به قسطنطنیه اعلام نکرد و جنگ با امپراتوری بیزانس را هم تا پایان سلطنتش ادامه داد. در واقع، صلحی که با نام «صلح ابدی» میان خسروانوشیروان و ژوستینیان به جنگ‌های ایران و بیزانس خاتمه داده بود چندان نپایید و در زمان جانشینان هر دوی آنها بار دیگر آتش جنگ میان دو حکومت با بهانه‌های همیشگی شعله‌ور گردید (کولسینکف، ۲۵۳۷: ۱۲۱-۱۱۴).

درگیری‌های هرمزد چهارم با ترکان در مرزهای شرقی که ناآرامی در مرزهای ایران با امپراتوری بیزانس را فرصتی مغتنم شمرده بودند و یا احتمالاً به تحریک بیزانسی‌ها (بویل، ۱۳۶۸/ج ۳، ق اول: ۲۶۰) با یکصد هزار سپاهی (ثعالبی، ۱۳۶۸/ج ۱: ۴۱۳) و به قولی سیصد هزار (طبری، ۱۳۵۲/ج ۲: ۷۲۶) و یا چهارصد هزار (مسعودی، ۱۳۷۴/ج ۱: ۲۶۵) سرزمین‌های هرات و بادغیس را به تاخت و تاز گرفته بودند، در کنار حملات اعراب مرزی در اطراف فرات و طوایف خزر به بند باب‌الابواب و بعدها تهاجمات گسترده نیروهای بیزانسی، هر حکومتی را در معرض سقوط قرار می‌داد. اوضاع نابسامان داخلی در کنار این یورش‌ها، «چنان شد که دیار پارسیان را غربالی پرسوراخ نامیدند و گفتند دشمنان دیار پارسیان را چنان دربر گرفته‌اند که زه دو سوی کمان را ببر گیرد» (طبری، ۱۳۵۲/ج ۲: ۷۲۶).

بادهایی که هرمزد چهارم در همان آغاز حکومتش کاشته بود به تدریج به طوفان‌های سهمگینی تبدیل شدند که همه ارکان حکومت ساسانی را به لرزه درآوردند، «چو ده سال شد پادشاهیش راست/ ز هر کشوری آواز بدخواه خاست» (فردوسی، ۱۳۷۴/ج ۴: ۳۵۹). در چنین اوضاعی شاید اشتباه مهلک پادشاه نگون‌بخت آن بود که فرمانده کل قوای ایران را در رویارویی

با بیزانسی‌ها به دشمن درجه یک خود تبدیل کرد و مقدمات شورشی همه‌جانبه را از سوی وی فراهم آورد که منجر به خلع، نابینایی و هلاکت هرمزد و دخالت مستقیم امپراتوری بیزانس در تعیین پادشاه بعدی گردید.

بهرام چوبین که «اصل مولودش از ری و از ملکزادگان و اصفهبدان ری بود و به وقت وی مردی مردانه‌تر از وی نبود...» و اندر همه ملوک عجم دو ملک را به مردی و مبارزت نام بردند: یکی بهرام گور و دیگری بهرام شوبین...» (بلعمی، ۱۳۸۹/ ج ۲: ۷۶۳). به هنگام تهاجم ترکان به مرزهای شرقی به اصرار بزرگان حکومت ساسانی نامزد مقابله با آنان گردید چرا که به اتفاق بر این عقیده بودند تنها کسی که می‌تواند از پس ترکان برآید اوست، «مرین ترک را ناگهان بشکنند/ همه لشکرش را بهم برزند، که پیروزی شاه بر دست اوست/ به دشمن ممان این سخن گر به دوست» (فردوسی، ۱۳۷۴/ ج ۲: ۳۶۴-۳۶۳).

با اصرار و ابرام بزرگان، هرمزد هم بهرام چوبین را روانه مقابله با ترکان کرد و او هم به خوبی از انجام مأموریتش برآمد و به پیروزی‌های درخشانی دست یافت. علاوه بر غنایم بسیاری که به دست آورد و از آن‌ها «سیصد شتر بار» (دینوری، ۱۳۶۶: ۱۱۰) به تیسفون فرستاد، ترکان را ملزم به پرداخت خراج هم نمود. هرمزد اگرچه در ظاهر از پیروزی‌های بهرام و دفع خطر ترکان شادمان بود و به شکرانه این پیروزی‌ها از گنجی که یادگار پدر بود بذل و بخشش فراوان نمود و خراج چهارساله را نیز به توانمند و مسکین بخشید و خبر این پیروزی را به نام بهرام به نواحی مختلف کشور فرستاد، اما به واقع نام و آوازه بهرام که در پس این پیروزی‌ها بر سر زبان‌ها افتاده بود موجبات ناخرسندی وی را فراهم آورد و برای از پای درآوردنش بلافاصله وی را برای مقابله با نیروهای بیزانسی روانه ارمنستان و قفقاز نمود.

غرور حاصل از پیروزی‌هایش بر ترکان و مقام فرمانده کل قوای ایرانی سبب شکست بهرام چوبین از نیروهای بیزانسی در کنار رودخانه ارس شد و این فرصت خوبی برای پادشاه ساسانی فراهم آورد تا قدرت و غرور بهرام چوبین را درهم شکنند. به همین جهت، «چو بنهاد برنامه بر مَهر شاه/ بفرمود تا دوکدانی سیاه، بیارند با دوک و پنبه در اوی/ نهاده بسی ناسزا رنگ و بوی،

هم از شعر پیراهن لاژورد/ یکی سرخ مقناع و شلوار زرد» (فردوسی، ۱۳۷۴/ ج ۴: ۴۰۶). به این ترتیب، هرمزد چهارم به شکل تحقیرآمیزی بهرام را از فرماندهی قوا عزل کرد و تهدیدش نمود که «ز تختی که هستی فرود آرمت/ از این پس به کس نیز نشمارمت» (فردوسی، ۱۳۷۴/ ج ۴: ۴۰۶).

بلعمی که معتقد است: «محمد بن جریر حدیث بهرام چوبین تمام نگفته است و من کتاب اخبار عجم تمام تر یافتم و بگویم...» (بلعمی، ۱۳۸۹/ ج ۲: ۷۶۴)، شورش بهرام چوبین را بلافاصله پس از پیروزی هایش بر ترکان می داند و معتقد است پس از ارسال غنایم به دست آمده که «مقدار آن مال خدای تعالی دانست» (بلعمی، ۱۳۸۹/ ج ۲: ۷۶۴)، به دربار هرمز و آن هنگام که پادشاه ساسانی خشنود از دریافت این غنایم بود به یکباره ذهن پادشاه به وسیله حاسدان و دشمنان بهرام مشوش گشت چرا که معتقد بودند: «...ای ملک: این بسیار است، و لیکن این یکی نواله است از آن که بهرام برگرفته است از سوری، نگه که آن سور چون بوده باشد که یک نواله وی چندین بوده است» (بلعمی، ۱۳۸۹/ ج ۲: ۷۷۴). این گفته پیرامونیان، هرمزد چهارم را هراسان کرد و پنداشت که بهرام به وی خیانت کرده است و «...او را به دست مردانشاه غلی فرستاد و دوکدانی و دوک و پنبه و نامه نوشت که خیانت کردی و سوی من از خواسته ها آن فرستادی که از تو پیش آمد و نعمت مرا ناسپاسی کردی، این غل بر گردن نه عقوبت خیانت را و این دوکدان پیش نه و بریس چنان که زنان، که ناسپاسی نعمت از کار زنان بود و تو از زن بتیری...» (بلعمی، ۱۳۸۹/ ج ۲: ۷۷۴).

مساله غنایم بدست آمده در جنگ با ترکان که موجبات خشم هرمزد نسبت به سردار پیروز را فراهم آورد نمی تواند بهانه ای بیش برای به زیر کشیدن بهرام چوبین از سوی پادشاه ساسانی تلقی گردد؛ چرا که ظاهراً هرمزد از همان ابتدای کار هم با وجود اصرار همه ارکان حکومت برای اعزام بهرام به جنگ با ترکان اعتمادی به وی نداشت و کسی را برای نظارت بر اعمال وی، همراهش کرده بود. افزون بر این، هرمزد چهارم دلایل کافی برای ترس از قدرت گرفتن بهرام در اختیار داشت (کولسینکف، ۲۵۳۷: ۱۳۱-۱۲۹). شاید بتوان ریشه اصلی کج رفتاری هرمزد



چهارم با بهرام چوبین را در حوادث ابتدای روی کار آمدن هرمزد و تقابلش با بزرگان، روحانیون و نظامیان بلند پایه جستجو کرد. مگر نه اینکه هم به اصرار آنان بود که راضی به انتخاب بهرام برای گسیل او به جبهه‌های نبرد علیه ترکان گردید. رفتار توهین آمیز هرمزد با بهرام را در واقع باید نوعی انتقام‌گیری پادشاه ساسانی از بزرگان دانست، «تنزل پایگاه بهرام و سرکشی او را که از رشک هرمزد دانسته‌اند، بی‌گمان ریشه‌ای ژرف داشت از ناخشنودی بزرگان از پادشاهی که داشتند. بهرام از آن‌رو مایه حسد هرمزد بود که وی را از همه سو بزرگان پشتیبانی می‌کردند» (فرای، ۱۳۸۰: ۵۳۳-۵۳۲).

بهرام چوبین پس از مشاهده توهین پادشاه با زیرکی تمام قوای تحت فرمانش را که از تنبیه احتمالی هرمزد هراس داشتند با خود همراه کرد، چرا که آنان معتقد بودند: «... اگر پاداش تو چنین است ما را نیز هم از این دهد، و اگر کردار تو شناخت آن ما نیز هم نشناسد...» (بلعمی، ۱۳۸۹/ج ۲: ۷۷۵). بهرام پس از اطمینان از همراهی سپاهیان در شورش علیه هرمزد، سرپیچی خود از پادشاه ساسانی را علنی کرد و «سبیدی که کاردهای سرکچی در آن بود نزد هرمزد فرستاد و هرمزد با دیدن آن‌ها دانست که بهرام یاغی گشته است پس کجی‌های کارد را برید و آن‌ها را باو باز گرداند» (یعقوبی، ۱۳۷۴/ج ۱: ۲۰۶).

نارضایتی نجبای قدرتمند در کنار موبدان خشمگین از سیاست‌های هرمزد چهارم، نشانه‌هایی از همراهی گروه‌هایی از دربار تیسفون با شورش بهرام قلمداد می‌شد. سیاست‌های سخت‌گیرانه پادشاه ساسانی نسبت به نجبا در آغاز قدرت و به هلاکت افکندن تعداد فراوانی از آن‌ها و هم‌چنین تساهل و تسامحش نسبت به اقلیت‌های دینی، به ویژه میسجیان که وجودشان را در کنار دیگر ادیان برای حفظ سلطنت ضروری می‌شمرد فرصت مناسبی برای اشراف فراهم آورد که انتقام مناسبی از هرمزد بگیرند. اگرچه نجبا و موبدان عالی مقام زردشتی هم‌زمان از سیاست‌های هرمزد چهارم خشمگین بودند اما ظاهراً «معلوم نیست، که طبقه روحانی در انقلابی، که هرمزد را از تخت و زندگی محروم کرد، بطور مؤثری شرکت جسته باشند. موبدان نتوانستند

در این انقلاب به قدرت سابق خود نایل آیند اما طبقه نجبا را باید محرک اصلی این شورش دانست» (کریستن سن، ۱۳۶۸: ۵۷۷).

در چنین شرایطی حتی روابط هرمزد با پسرش خسرو هم رو به تیرگی نهاده بود که ظاهراً بهرام چوبین را نیز در وقوع آن دستی بود، بهرام آن هنگام که دریافت خسرو مأمور مقابله با شورش وی شده با زیرکی «بفرمود تا همه سپاه را دعوی پرویز کردند تا خبر افگندند که ما را ملک پرویز است و از هرمز بیزاریم» (بلعمی، ۱۳۸۹/ ج ۲: ۷۷۷). این تاکتیک روانی بهرام به سرعت کارساز شد به ویژه آن که دستور داد «تا به ری اندر صد هزار درم بزدند به نام پرویز و صورت وی آنجا نقش کردند...» و بازرگانان را بفرمود تا به مداین بردند به شهر هرمز، و بدان درم متاعها و قماشها خریدند» (بلعمی، ۱۳۸۹/ ج ۲: ۷۷۷).

هرمزد چهارم پس از دریافت این اخبار، پسر را مورد عتاب و خطاب قرار داد، اما خسرو به کلی منکر ارتباطش با بهرام شد و گفت «این مکر و دستان بهرام است، و بهرام مردی مکار و پرفریب است، همی خواهد که مرا بر دل ملک دشمن کند» (بلعمی، ۱۳۸۹/ ج ۲: ۷۷۷). با این حال، از ترس آن که مغضوب پدر شده بود با نارضایتی و شبانه تیسفون را ترک کرده به آذربایجان گریخت، «چو بشنید خسرو که شاه جهان/ همی کشتن او سگالد نهان، شب تیره از تیسفون در کشید/ تو گفتی که گشت از جهان ناپدید، نداد آن سر بی بها رایگان/ همی تاخت تا آذر آبادگان» (فردوسی، ۱۳۷۴/ ج ۴: ۴۲۱). به این ترتیب او هم پدر را در گرداب حوادث بی یار و یاور گذاشت.

شورش بهرام چوبین زمینه‌های وقوع یک کودتای داخلی علیه هرمزد چهارم را فراهم آورد. نجبای ناراضی از سیاست‌های پادشاه، چندان علاقه‌ایی به پشتیبانی از بهرام چوبینه نشان ندادند؛ اگرچه بهرام به جهت نارضایتی اشراف از هرمزد به حمایت شان دل بسته بود. بزرگان دربار ساسانی از میان گزینه‌های موجود، خسرو را بر هرمزد و بهرام ترجیح دادند. آن هنگام که بهرام به قصد تصرف پایتخت به سوی تیسفون روانه شد، لشکری که به عزم مقابله با وی رفته بودند خسرو را پادشاه خواندند. نجبای ناراضی به رهبری بسطام، دایی خسرو برای قلع و قمع همزمان

بهرام چوبین و هرمزد چهارم بلوای بزرگی را رهبری کردند که در کوتاه مدت منجر به توقیف، خلع و نابینایی پادشاه ساسانی و قدرت گرفتن خسرو و تاج نهادن او با نام خسرو دوم گردید. خسرو پس از آن که با عنوان پادشاه به پایتخت بازگشت و به هنگام دیدار با پدرش، برای مبراً کردن خویش از اتهام همدستی با شورشیان، پذیرش سلطنت را نوعی چاره ناگزیر برای خویش شمرد و گفت: «این کار که این مردمان بیرون بردندی و از فرزندان تو بشدی» (بلعمی، ۱۳۸۹/ج ۲: ۷۸۲).

هرمزد که با خلع از سلطنت از بینایی هم به جهت میل کشیدن بر چشمانش (ثعالبی، ۱۳۶۸/ج ۱: ۴۲۳) محروم شده بود، روزگار در زندان می گذرانید تا اینکه پس از شکست خسرو پرویز از بهرام و آن هنگام که خسرو پایتخت را به عزم مرزهای امپراتوری بیزانس ترک می گفت به دست بندویه و بسطام، دایی های خسرو خفه شد چرا که آنها معتقد بودند پس از فرار خسرو از پایتخت «بهرام امروز یا فردا به مداین خواهد رسید و هرمزد را پادشاه خواهد ساخت و او هم چون گذشته پادشاه خواهد بود و به قیصر خواهد نوشت تا ما را بسوی او برگرداند و همگی ما را خواهد کشت و تا هرمز زنده باشد خسرو پادشاه نخواهد بود» (دینوری، ۱۳۶۶: ۱۱۶).

پادشاهی خسرو دوم که بعدها با نام خسرو پرویز شهره آفاق شد اگرچه گروه های ناراضی از سیاست های هرمزد چهارم را آرام نمود اما شورش بهرام چوبین چالش بزرگ پیش روی پادشاه جوان در همان ابتدای کار بود. کودتای خسرو پرویز علیه پدر و خلع و نابینایی وی اگرچه خبرهای خوشی بود که به بهرام چوبین می رسید، اما موجب پایان شورش وی نشد و خشم وی این بار خسرو را نشانه رفت چرا که او امید داشت خلع هرمزد خودش انجام دهد و پادشاه بعدی را او انتخاب کند. در چنین صورتی، موقعیت وی در دربار برای همیشه تثبیت می شد و اما همه آن چه وی در سر داشت با پادشاهی خسرو پرویز بر باد رفت (کولسینکف، ۲۰۳۷: ۱۴۲).

خسرو بلافاصله پس از به دست گرفتن قدرت، برای کنترل بهرام چوبین وارد عمل شد. در دیداری که بین آن دو حوالی تیسفون رخ داد خسرو به دلجویی از وی پرداخت و گفت: «بهرام! تو ستون مملکت و تکیه‌گاه رعیت مایی و در کار ما نیک کوشیده‌ای و ممتحن بوده‌ای و بر سر آنیم که به روزی میمون، اسپهبدی همه دیار پارسیان را به تو دهیم» (طبری، ۱۳۵۲، ج ۲، ۷۳۰)، اما پاسخ بهرام سخت کوبنده بود و گفت: «اما من بر سر آنم که به روزی مناسب ترا بیاویزم» (طبری، ۱۳۵۲/ج ۲: ۷۳۰).

خلع و هلاکت هرمزد چهارم که بی‌مهری‌های فراوان در حق بهرام چوبین روا داشته بود و روی کار آمدن پادشاهی دیگر که در همان ابتدای کار تلاش نمود تا با وعده اعطای مقامات عالی، این شورش را عهد پدر را رام خویش نماید، کارگر نیافتاد؛ چرا که بهرام عزم خویش را برای تکیه زدن بر سلطنت جزم نموده بود تا دیهیم از ساسانیان بستاند. او بر پشتوانه دودمان مهران که خود را از نسل اشکانیان می‌دانستند پادشاهی را حق خویش می‌دانست. از این رو، در سال ۵۹۰ م با نام بهرام ششم تاجگذاری کرد. طرفه آن ست که بهرام چوبین اگرچه پس از تردید و تأمل فراوان خود را پادشاه خواند و به نام خویش هم سکه زد اما این اقدامش به مذاق نجبای ساسانی خوش نیامد، «زیرا اولاً مایل و راغب نبودند از کسی اطاعت کنند که هم ردیف خود آن‌ها بوده و هر نماینده برجسته‌ای از اشراف و نجبا وقتی چنین اوضاع و احوال را دید فکر کرد که خود او مقامش از بهرام چوبین کمتر و پایین‌تر نیست. از طرفی احترام به سلسله ساسانی (اگرچه نه نسبت به همه آن‌ها) به قدری شدید بود و مقام و حیثیت سلطنت آن قدر شامخ و ارجمند تلقی می‌شد که رفتار بهرام یک نوع توهین و هتک حرمت به مقدسان ایران شناخته شد» (دیاکونوف، ۱۳۸۰: ۳۵۴).

به این ترتیب، با وجود آنکه بهرام از نجیب‌زادگان منسوب به دودمان بزرگ مهران بود، نه در میان بزرگان و نه در میان عامه مردم که «فره ایزدی» را در حکومت آل ساسان جستجو می‌کردند، طرفداری نیافت. تلاش غاصبانه بهرام چوبین برای تکیه زدن بر تخت پادشاهی، نوعی تجاوز به حریم الهی سلطنت تلقی شد و در همان آغاز کار شورش را رقم زد که اگرچه به

سرعت فرو کوفته شد اما زنگ خطر را نیز برای بهرام چوبین به صدا درآورد که نه جایگاهی در بین خواص تیسفون و نه محبوبیتی در میان توده پایتخت دارد.

ناتوانی خسرو پرویز از تطمیع بهرام چوبین سرانجام آن دو را در نزدیکی تیسفون در مقابل هم قرار داد؛ چرا که بهرام قصد تصرف پایتخت داشت. عدم توانایی خسرو در بسیج نیرو علیه بهرام و پیوستن بخشی از سپاهیان به شورشیان، موجبات شکست پادشاه ساسانی را فراهم کرد تا وی به تیسفون بازگردد: «همی راند غمگین سوی تیسفون / دلی پر ز غم دیدگان پر ز خون» (فردوسی، ۱۳۷۴/ج ۵: ۲۷). نزدیک شدن بهرام و سپاهیان به دروازه‌های تیسفون، خسرو را بر آن داشت تا برای مقابله با وی در اندیشه یاری گرفتن از تازیان باشد تا شاید این همسایگان همیشه گرسنه، تاج شاهی را از گزند بهرام چوبین و سپاهیان مصون دارند. اما ظاهراً به توصیه هرمزد که هنوز در زندان روزگار می‌گذرانید و معتقد بود: «سپاه عرب درویش‌اند و نعمان را خواسته نیست که ترا دهد و سپاه ترا، و ایشان دزدان‌اند و از ملک نیندیشند» (بلعمی، ۱۳۸۹/ج ۲: ۷۸۵)، خسرو از یاری گرفتن از تازیان پشیمان شد و با ترک تیسفون رو به امپراتور بیزانس آورد.

بدین ترتیب، خسرو پس از برداشتن اشیای گرانبهای کاخ شاهی، همراه با خانواده و گروهی از وفاداران به خویش با گذر از دجله رو به سوی بیزانس نهاد تا شاید بتواند با یاری جستن از این دشمنان دیرینه، تاج و تخت شاهی را بازپس گیرد. برخی منابع از تردید خسرو برای یاری جستن از اعراب، ترکان، خزرها و یا بیزانسی‌ها برای رویارویی با بهرام سخن گفته‌اند تا اینکه سرانجام «کار را به اسب خود وا گذاشت تا جهت را انتخاب کند. اسب راه فرات را در پیش گرفت که خسرو در خلاف جهت حرکت آب در بهار ۵۹۰ تا نزدیک کیرکزیون (امروز البصره) به خاک روم شرقی رسید» (شیپمان، ۱۳۸۴: ۶۷).

در همین روزهای آشوب و فرار، به هنگام گذر خسرو از قلمرو اعراب حیره که متحد همیشگی ایرانیان بودند، نعمان منذر هم به او پشت کرده و به خواسته‌هایش اعتنایی نکردند تا خشم وی را برانگیزد. پاسخ منفی نعمان به درخواست اسبی راهوار و یا تقاضای ازدواج خسرو

با دخترش، بعدها-که خسرو با کمک بیزانسی‌ها تاج پادشاهی را بازیافت- برایش گران تمام شد و به مرگش انجامید و حکومت بنی‌لخم نیز برای همیشه از بین رفت که همین عمل خسرو همواره یکی از دلایل فروپاشی امپراتوری ساسانی به‌شمار آمده است (پیگولوسکایا، ۱۳۷۹: ۲۸۵-۲۸۰).

در روزگاری که خسرو پرویز با ترک تیسفون، پایتخت ساسانیان را به یک شورش غاصب تسلیم کرده بود تا او یک چند بخت خود را برای نشستن بر تخت دارا و جمشید بیازماید، در قسطنطنیه موریس یا موریکیوس (۶۰۲-۵۸۲ م) قدرت را در دست داشت. موریس اگرچه در حوزه دانوب و در مقابله با اسلاوها موفقیتی بدست نیاورده بود، اما از فرصت به دست آمده پس از مرگ خسروانشیروان و شورش بهرام چوبین علیه هرمزد چهارم، به ویژه پناهندگی خسرو پرویز به دربار بیزانس نهایت بهره را برد تا علاوه بر کسب امتیازات سیاسی به دخالت در امور ایران هم بپردازد.

تا پیش از وقوع ماجرای مربوط به وقوع شورش بهرام چوبین و آن هنگام که هنوز هرمزد چهارم پادشاه ساسانیان بود و پس از قطع مذاکرات صلح میان ایران و بیزانس در زمان امپراتوری تیبر دوم، بار دیگر جنگ‌هایی بر سر کنترل راه‌های بازرگانی میان طرفین به وقوع پیوست، «در دست داشتن ارمنستان راه ایران را به دریای سیاه باز می‌کرد و برای بیزانس ارتباط مستقیم کاروانی با ترکان را بدون توسل به بازرگانان ایرانی، مسیر می‌ساخت» (کولسنیکف، ۲۵۳۷: ۱۷۴). جنگ بدون دستیابی به نتیجه مشخص و یا موفقیتی ویژه از سوی یکی از طرفین تا پایان حیات هرمزد چهارم به تناوب دوام یافت. عوامل متعدد داخلی و خارجی در هر دو کشور ایران و بیزانس از جمله همانندی ساز و برگ، شیوه‌های جنگی، هنر محاصره دژها، دفاع متقابل و شورش در میان سپاهیان هر دو امپراتوری ساسانی و بیزانس مانع از پیروزی قاطع یکی از طرفین درگیر در نبرد و تداوم جنگ فرسایشی و بدون نتیجه می‌شد (کولسنیکف، ۲۵۳۷: ۱۱۸-۱۱۷).

همان هنگام که بهرام چوبین خود را پادشاه ایران خواند و خسرو هم آهنگ قلمرو بیزانس نمود تا بلکه با یاری جستن از همراهی و همدلی امپراتوری بیزانس تاج و تخت از دست رفته را بازپس گیرد؛ بهرام در اقدامی پیشگیرانه با اعزام سفیرانی نزد موریس از او خواسته بود تا در منازعات داخلی ایران بی طرفی اختیار کند و با خسرو متحد نشود و افزون بر آن وعده نصیبین و سراسر بین‌النهرین تا رود دجله را نیز به امپراتور داده بود (بویل، ۱۳۶۸/ج ۳، ق اول: ۲۶۱).

خسرو پرویز پس از رسیدن به قلمروی بیزانس، در شهر سیرسزیوم از سوی حاکم بیزانسی مورد استقبال قرار گرفت. خسرو با ارسال نامه‌ای به همراه نماینده خود - که بسطام دایی وی بود- شرح آنچه بر او رفته بود را به اطلاع موریس رساند. در نامه خود به امپراتور، در رابطه با شورش بهرام چوبین چنین گفت که او «سپاه بر من تباه کرد و ملک از من بستد» (بلعمی، ۱۳۸۹/ج ۲: ۷۹۳) و از او خواست که او را علیه این غاصب شورشی یاری رساند، «مرا اندر این کار یاری کنید/ برین بی‌وفا کامگاری کنید (فردوسی، ۱۳۷۴/ج ۵: ۵۱). البته یادآور شد که پس از پیروزی بر دشمن، آنچه را که موریس «...از اموال خود خرج کند پس می‌دهد و سپاه او را نیکو می‌دارد و خون‌بهای کسانی را که کشته شوند باو می‌پردازد» (مسعودی، ۱۳۷۴/ج ۱: ۲۶۹).

امپراتور اگرچه در گفت و گوهای اولیه موافقت خود را با یاری نمودنش به خسرو اعلام داشت، اما پس از مشورت با اطرافیان برخی از آنان وی را از یاری رساندن به خسرو پرویز منع کرده و او را به اختیار بی طرفی در منازعات داخلی ایران ترغیب کردند. استدلال پیرامونیان موریس آن بود که «... اکنون تا ایشان بر خویشان مشغولند و با یکدیگر همی کارزار کنند ما بسلامتیم، بگذار تا هم چنین باشند، تو نه بر این باش و نه بر آن...» (بلعمی، ۱۳۸۹، ج ۲، ۷۹۴).

به اعتقاد آنان در صورت قدرت گرفتن خسرو، بار دیگر ایران از موضع قدرت علیه بیزانس وارد عمل خواهد شد، «اگر خسرو آن خسروانی کلاه/ به دست آورد سر برآرد به ماه، هم اندر زمان باز خواهد ز روم/ به پا اندر آرد همه مرز و بوم» (فردوسی، ۱۳۷۴/ج ۵: ۵۳).

پس از مشورت با اطرافیان، امپراتور موریس با اعزام نماینده‌ای نزد خسرو، نارضایتی درباریان را از یاری‌رسانی به وی یادآور شد که این بر خسرو گران آمد، «نیاکان ما نامداران

بُندند/ به گیتی درون کامگاران بُدند» (فردوسی، ۱۳۷۴/ج ۵: ۵۳) و تهدید کرد در صورتی که بیزانسی‌ها نخواهند او را علیه بهرام چوبین یاری کنند وی برای دریافت کمک به ترکان روی خواهد آورد: «چو رومی نیابیم فریادرس/ به نزدیک خاقان فرستیم کس» (فردوسی، ۱۳۷۴/ج ۵: ۵۴).

این تهدید خسرو بر امپراتور و مشاورانش کارگر افتاد و آن‌ها از موضع قلبی خویش عقب‌نشینی کردند؛ چرا که یاری‌رسانی ترکان به خسرو را نیز تهدیدی علیه منافع بیزانس می‌دانستند، «چو خسرو سوی مرز خاقان شود/ ورا یار خواهد تن آسان شود، چو لشکر ز جای دگر سازد او/ ز کین تو هرگز نپردازد او» (فردوسی، ۱۳۷۴/ج ۵: ۵۵). این بار امپراتور با ارسال نامه‌ای به خسرو از او دلجویی نمود و یادآور شد که وی نباید از سخت‌گیری‌های درباریان برای یاری رساندن به وی دل چرکین شود چرا که آن‌ها خاطرات خوشی از نیاکان او به جهت تاخت و تاز در مرزهای بیزانس و امپراتوری روم ندارند: «نیای تو آن شاه نوشین روان/ که از داد او پیر سر شد جوان، همه روم ازو شد سراسر خراب/ چنان چون که ایران ز افراسیاب، از این مرزها سی و نه شارستان/ از ایرانیان شد همه خارستان، .... اگر مرد روی به دل کین گرفت/ نباید که آید ترا آن شگفت» (فردوسی، ۱۳۷۴/ج ۵: ۵۶-۵۵). پس از آن با برخی شروط، وعده کمک به خسرو داد: «از جمله اینکه از شام و مصر که انوشیروان به تصرف آورده بود صرف‌نظر کند و متعرض آن نشود» (مسعودی، ۱۳۷۴/ج ۱: ۲۶۹). حتی پیشنهاد می‌دهد که خسرو با دختر وی ازدواج کند: «ازین پس یکی باشد ایران و روم/ جدایی نجوئیم زین مرزو بوم، پس پرده ما یکی دختر است/ که از مهتران بر خرد بهتر است، بخواهید بر پاکی دین ما/ چنان چون بود رسم و آئین ما» (فردوسی، ۱۳۷۴/ج ۵: ۵۶).

با این حال، خسرو برای دریافت حمایت‌های مالی و نظامی وعده داده شده از سوی موریس مجبور به پذیرفتن برخی شرایط شد و تعهداتی برای جبران آنچه بدست می‌آورد نیز بر بیزانسیان سپرد: «یکی نامه بنوشت بر پهلوی/ بر آئین شاهان خط خسروی، که: پذیرفت خسرو ز یزدان پاک/ ز گردنده خورشید تا تیره خاک، که تا او بود شاه در پیشگاه/ ورا باشد ایران و گنج



و سپاه، نخواهد ز دارندگان باژ روم/ نه لشکر فرستد بران مرز و بوم، هر آن شارستانی کزان مرز بود/ اگر چند بیکار و بی‌ارز بود» (فردوسی، ۱۳۷۴/ ج ۵: ۵۸).

موریس پس از گفتگوهای فراوان با موافقین یاری به خسرو پرویز و مخالفین این مساله در سنای بیزانس که از نیرنگ احتمالی واهمه داشتند و هم‌چنین نمی‌توانستند خسارت‌هایی را که ایرانیان به هنگام تهاجمات مکرر خود به شهرهای قلمروی بیزانس وارد ساخته بودند، نادیده بگیرند و افزون بر این‌ها از آشوب‌های داخلی دشمن دیرینه خود برای بهره‌بریهای درازمدت در راستای منافع امپراتوری خرسند بودند، سرانجام پس از آن‌که خسرو پرویز حاضر شد امتیازات قابل توجهی را به امپراتوری بیزانس واگذارد تصمیم گرفت تا خسرو را علیه بهرام چوبین یاری رساند. اتخاذ چنین تصمیم مهمی از سوی موریس برای حمایت یکی از طرفین نزاع داخلی ساسانیان «شش یا هفت ماه» به درازا کشید (بویل، ۱۳۶۸/ ج ۳، ق اول: ۲۶۲). موریس با اتخاذ چنین تصمیمی «یک اصل سیاست غرب را مبنی بر اینکه در امور داخلی دولت ساسانی نباید مداخله کرد، زیر پا گذاشت» (ویتتر و دیگناس، ۱۳۶۸: ۳۳).

خسرو پرویز که تنها راه نجات حکومت از دست رفته‌ی خاندان ساسانی را یاری دربار بیزانس می‌دانست با تعهد به واگذاری شهرهای دارا و میافارقین، گذشت‌هایی درباره‌ی مرزها، پایان عملیات جنگی، دست برداشتن از ارمنستان، احتمالاً جدا ساختن برخی شهرستان‌های بین‌النهرین که زبان مردم شان سریانی بوده، از قلمروی ایران و انعقاد قرارداد صلحی با بیزانس (کولسینکف، ۲۵۳۷: ۱۵۳-۱۵۱). حمایت پدارنه‌ی موریکیوس به همراه چهل هزار سپاهی و به قولی پنجاه هزار (ثعالبی، ۱۳۶۸/ ج ۱: ۴۲۷)، شصت هزار (طبری، ۱۳۵۲/ ج ۲: ۷۳۲)، هفتاد هزار (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۱۰۵) و یا یکصد هزار (مسعودی، ۱۳۷۴/ ج ۱: ۲۶۹) به انضمام بودجه‌ی لازم برای رفع نیازهای مالی را بدست آورد. احتمالاً بخشی از سپاهبانی که برای یاری رسانی به خسرو در نبرد با بهرام چوبینه همراه وی شدند اسرای ایرانی بودند که در نبردهای گذشته میان ایران و بیزانس به اسارت درآمده بودند و اینک به دستور امپراتور برای همراهی با خسرو پرویز آزاد شدند (بویل، ۱۳۶۸/ ج ۳، ق اول: ۲۶۱).

درگیر و دار همین بده و بستان‌های سیاسی و مذاکرات دیپلماتیک بر سر نحوه همراهی امپراتور با خسرو پرویز و تعهدات متقابل وی به امپراتوری بیزانس، ظاهراً مریم دختر موریکیوس هم به ازدواج خسرو درآمد و پس از پیروزی او بر بهرام چوبینه راهی تیسفون شد، «یکی دخترش بود مریم به نام/ خردمند و با سنگ و با رای و کام، به خسرو فرستاد به آیین دین/ همی خواست از کردگار آفرین» (فردوسی، ۱۳۷۴/ج: ۵: ۶۵؛ هم چنین ر.ک: مسعودی، ۱۳۷۴/ج: ۱: ۲۶۹).

در سایه حمایت‌های موریکیوس بود که خسرو پرویز در کنار یک سردار بیزانسی به نام نارسس Narses برای مقابله با بهرام چوبینه و بازپس‌گیری سلطنت رو به تیسفون نهاد. ناراضیان از سلطنت بهرام و وفاداران به سلطنت خاندان ساسانی، از تیسفون، ارمنستان، نصیبین، آذربایجان و نیروهای حاضر در بین‌النهرین، همگی به سپاه خسرو پیوستند. خسرو در نبرد نهایی خود با بهرام چوبین «... متکی به دو سپاه بود، یکی از آن‌ها به فرماندهی ژنرال بیزانسی به نارسس از ارمنستان به پیش تاخت، درحالی که خسرو از بین‌النهرین در جهت دجله حمله‌ور شد، علی‌رغم مقاومت سرسختانه بهرام، وی نتوانست مانع به هم پیوستن دو سپاه شود...» (شیمان، ۱۳۸۴: ۶۸) نبرد نهایی درحوالی دریاچه ارومیه، جلگه داناک در نزدیکی گنزک (کولسینکف، ۲۵۳۷: ۱۵۳) به وقوع پیوست و متفقین علیه بهرام بروی غلبه کردند.

بهرام پس از آن که دریافت دیگر کاری از او ساخته نیست و توان مقابله با خسرو پرویز و سپاهیان را ندارد با ترک صحنه نبرد رو به شرق آورد و با پشت سر گذاشتن خراسان و خوارزم نزد خاقان ترک شتافت و از وی تقاضای پناهندگی کرد که به گرمی هم پذیرفته شد. در ایام اقامتش در دربار خاقان، یک چند هم در اختلافات وی با برادرش به حمایت از خاقان پرداخت که این نیز بر محبوبیتش افزود و مورد احترام بیشتر قرار گرفت و درخواست خسرو پرویز برای تحویل وی با بی‌توجهی روبرو گشت.

تحرکات بهرام برای جمع‌آوری سپاه علیه حکومت ساسانی از یک سو خاقان ترک را بیمناک نمود و از سوی دیگر دولت ساسانی را به تکاپو واداشت تا خود را از دست این شورش بلند آوازه‌رهایی بخشد. تلاش‌های خسرو پرویز برای از پا درآوردن بهرام چوبینه

سرانجام کارگر افتاد و وی بدست یکی آدمکش مزدور که به گفته بهرام: «سگی بود که او را به کاری واداشته بودند» (دینوری، ۱۳۶۶: ۱۲۹) و نماینده خسرو با وعده‌های مالی فراوان او را تطمیع کرده بود، «ترا شاه پرویز شهری دهد/ همان از جهان نیز بهری دهد» (فردوسی، ۱۳۷۴/ ج ۵: ۱۱۱) به قتل رسید. در واقع، «بهرام قربانی دسیسه‌ای شد که دیپلوماسی ساسانیان به دقت آن را طرح کرده بود، اینکه به دست آدمکشی مزدور به قتل رسیده و یا انگیزه قتلش قصاص خون بوده است، چندان اهمیتی ندارد...، به مناسبت کشته شدن غاصب در تیسفون مراسم باشکوهی برپا کردند و تا واپسین روزهای انقراض دودمان ساسانی، روز مرگ بهرام چوبین در محافل رسمی، روز جشن و سرور بود» (کولسینکف، ۲۵۳۷: ۱۶۰). یاد و نام بهرام البته در نزد عامه مردم نیز در قالب رمانی بود به زبان پهلوی ماندگار شد. آنچه «... درباره زندگی او پرداخته‌اند، صفات و تشخیصات انسانی او در دل‌های هم‌میهنانش به او پایگاهی فراتر از شاهنشاه بخشیده است» (بویل، ۱۳۶۸/ ج ۳، ق اول: ۲۶۲؛ همچنین ر.ک: مسعودی، ۱۳۷۴/ ج ۱: ۲۷۰؛ شپیمان، ۱۳۸۴: ۶۸؛ نلدکه، ۱۳۷۸: ۵۰۶-۵۰۲).

پایان داستان بهرام چوبینه اگرچه صورت خوشی برای پادشاه ساسانی داشت که توانست به مدد یک نیروی خارجی سلطنت را در خانواده ساسانیان تداوم بخشد اما نشانگر بحران عمیقی بود که در روابط شاه و اشراف در حال گسترش بود، «... برای اولین دفعه نماینده اشراف با سپاه زیاد برخاست و پایتخت را متصرف شد. از همه مهم‌تر آن‌که برای اولین بار کسی که از دودمان سلطنت نبود خود را به عنوان پادشاه ایران معرفی کرد. تمام این حوادث گواه بر این است که بحران دستگاه دولت ساسانیان، که در اثر سیاست قباد و خسرو انوشیروان موقتاً ضعیف شده بود، به مرحله شدیدی رسید...» (دیاکونوف، ۱۳۸۰: ۳۵۵).

بازگشت خسرو پرویز به صحنه قدرت که در سایه همراهی نیروهای بیزانسی امکان‌پذیر شده بود و تعهداتی که وی به دولت بیزانس سپرده بود زمینه برقراری صلحی را میان دو حکومت در سال ۵۹۱ م فراهم آورد که به سومین جنگ بزرگ ایرانی‌ها و بیزانسی‌ها در قرن ششم میلادی خاتمه بخشید. در واقع موریکیوس با حمایت خود از خسرو یک دوره صلح میان ایران و بیزانس

را تضمین نمود. براساس این پیمان صلح، خسرو پرویز تعهد کرد «... دارا و میافارقین را که خسروانوشیروان تصرف کرده بود، به رومیان بازگرداند، شهرستان عربستان را تا نصیبین، بخشی از ایبیریا (گرجستان) و بیشتر ارمنستان را که تنها شهرستان‌های واسپورکان، سیونیک و دوین برایش باقی مانده بود، به بیزانس بدهد و از مطالبه پول از بیزانس چشم پوشد» (کولسینکف، ۲۵۳۷: ۱۵۵). خسرو هم‌چنین با غارت اردوگاه بهرام چوبینه و مصادره اموال و اشیای نفیس متعلق به وی مبالغ هنگفتی بدست آورد که «بیست هزار هزار درم» (طبری، ۱۳۵۲/ج ۲: ۷۳۳) آن را سخاوتمندانه در میان سپاهیان بیزانسی که وی را علیه دشمن شورش یاری رسانده بودند تقسیم کرد و از همین اموال دو برابر آن‌چه را که به وام از موریکیوس ستانده بود به همراه «هزار دینار مروارید سوراخ کرده روشن و تابان چون آفتاب و خوشاب، و هزار تا جامه زرینت، قیمت هرتایی ده هزار درم، و هزار تا اسب ناره و هزار اسب تازی و هزار اشتر بردعی و هزار اشتر بختی» (بلعمی، ۱۳۸۹/ج ۲: ۸۰۳)، برای او باز فرستاد.

از آن پس بود که نفوذ بیزانس در دربار ساسانی رو به فزونی نهاد و بویژه حضور مریم دختر موریکیوس به عنوان همسر خسرو که بیشتر در آثار مورخین به آن اشاره شده اما منابع غربی وجودش را به عنوان همسر پادشاه ساسانی افسانه‌ای بیش نمی‌دانند (بویل، ۱۳۶۸/ج ۳، ق اول: ۲۶۳؛ هم‌چنین ر.ک: نلدکه، ۱۳۷۸: ۳۰۶-۳۰۵). و همراهی یک هزار سپاهی بیزانسی به عنوان محافظین شخصی پادشاه در کاخ شاهی و انبوهی از خدمه و پزشکان بیزانسی حاکی از دامنه چینی نفوذی می‌باشد. از آن سو هم موریکیوس از وجود خسرو پرویز به عنوان نقطه اتکایی برای تداوم حکومت خاندان خویش سود جست و «پسر ارشدش تئودوسیوس را در آن هنگامی که قدرتش از سوی فوکاس تهدید می‌شد، به دست خسرو سپرد...» (بروسیوس، ۱۳۸۹: ۲۰۷).

خسرو پرویز در برخورد با بیزانسی‌ها خود را تا حد «فرزند قیصر بیزانس» تنزل مقام داد. همه این‌ها در کنار تساهل خسرو پرویز نسبت به مسیحیان، بویژه ناخشودی روحانیون پرنفوذ زرتشتی را فراهم آورد. در یکی از ضیافت‌هایی که در آن سران نظامی ایران و بیزانس حضور داشتند خسرو، جامه افتخار اهدایی موریس را که بر روی آن صلیبی گلدوزی شده بود به تن

کرد. خسرو خود پیش از انجام این کار از تبعات آن به خوبی آگاه بود، «چو بر جامه ما چلیپا بود/ نشست اندر آیین ترسا بود، و گر خود نپوشم بیازارد اوی/ همانا دگرگونه پندار اوی، و گر پوشم این نامداران همه/ بگویند کاین شهریار رمه، مگر کز پی چیز ترسا شده‌ست/ که اندر میان چلیپا شده‌ست» (فردوسی، ۱۳۷۴/ج ۵: ۸۸). با این حال و به توصیه مشاورین بیزانسی که دینداری را نه به پوشش می‌دانستند اقدام به پوشیدن لباس اهدایی امپراتور بیزانس نمود. این عمل خسرو مایه نگرانی موبدان و بلندپایگان حکومتی گردید چرا که آنها گمان بردند پادشاه ساسانی از دین آباء و اجدادی خویش دست شسته و به مسیحیت گرایش پیدا کرده است. این حدس و گمان سبب به جنجال کشیده شدن مجلس شاهانه گردید. با این وجود خسرو علی‌رغم فشار روحانیون بلندمرتبه زردشتی، «... به نصرانیان اجازت داد که کلیسا و نمازخانه‌های خود را آباد سازند و مراسم نواختن و جشن‌های عیدانه خود را در تمام شهرهای ایران پسا دارند و به همه حکام و مرزبانان درباره آنان سفارش کرد تا از این راه با موریق مهرورزی و از او دلجویی کند» (ثعالبی، ۱۳۶۸/ج ۱: ۴۲۹). او هم‌چنین دو کلیسا برای همسرش مریم و یک کلیسای بزرگ برای همسر دیگرش شیرین که زنی آرامی بود ساخت (کولسینکف، ۲۵۳۷: ۱۷۴). روابط بین دو حکومت بیزانس و ساسانیان علی‌رغم مخالفت‌های روحانیون بلند پایه زردشتی تا پایان حیات موریکیوس هم‌چنان حسنه باقی ماند.

### نتیجه

مرگ خسرو انوشیروان و تهی ماندن سریر سلطنت ساسانی از وجود پادشاهی که لیاقت و کفایت وی را داشته باشد و نابخردی‌های هرمزد چهارم که به یکباره همه ارکان قدرت ساسانی و گروه‌های بانفوذ کشوری، لشکری و مذهبی را از پیرامون خود راند زمینه‌های شورش را فراهم آورد که از یک سو حکومت ساسانی را تا آستانه فروپاشی به پیش برد و از سوی دیگر فرار مدعی مشروع سلطنت به خاک همسایه در طلب تاج و تخت و به امید یافتن متحدی علیه بهرام چوبین برای اولین بار فرصت دخالت در امور داخلی حکومت ساسانی را به امپراتوری

بیزانس بخشید. اگرچه یاری موریکیوس و همراهی سپاهیان بیزانسی موجب درهم شکستن شورش بهرام چوبین و بازگشت خسرو پرویز به تخت پادشاهی اجدادش شد و در کوتاه مدت هم روابط حسنه ایی میان حکومت های ساسانی و بیزانس برقرار گردید اما در درازمدت علاوه بر امتیازات ارضی و سیاسی که خسرو پرویز در برابر دریافت امکانات نظامی، مالی برای مقابله با بهرام چوبین به امپراتوری رقیب بخشیده بود، با حوادث داخلی بوجود آمده در امپراتوری بیزانس یعنی کودتای فوکاس و مرگ موریکیوس، خسرو پرویز را وارد در یک سلسله نبردهای فرسایشی و بی فرجام نمود که تا به هنگام مرگش تداوم یافت و این خود حاصلی جز انحطاط و اضمحلال تدریجی حکومت ساسانی به بار نیاورد که در کوتاه مدتی هجوم تازیان نومسلمان آخرین ضربات را بر پیکر این حکومت وارد ساختند و با تصرف تیسفون ایرانیان را مجبور به وداعی تلخ با دنیای باستان نمودند.

#### یادداشت ها:

- ۱- جهت آگاهی بیشتر از خطابه هرمزد چهارم در آغاز سلطنت، همچنین ر.ک: دینوری، ۱۳۶۶: ۱۰۶-۱۰۳
- ۲- طبری میزان هدایای ارسالی به دربار هرمزد را «دویست و پنجاه هزار بار شتر» دانسته است (طبری، ۱۳۵۲/ج- ۲: ۷۲۷)

#### منابع

- ۱- ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۸۶) اخبار ایران از الکامل ابن اثیر. چاپ اول. ترجمه محمدابراهیم باستانی پاریزی تهران: نشر علم.
- ۲- بروسیوس، ماریا (۱۳۸۹) ایرانیان باستان. چاپ اول. ترجمه مانی صالحی علامه تهران: نشر ثالث.
- ۳- بلعمی (۱۳۸۹) تاریخنامه طبری. جلد دوم. تصحیح و تحشیه محمد روشن. تهران: انتشارات سروش.

- ۴- بویل. جی. آ. (۱۳۶۸) **تاریخ ایران کمبریج**. جلد سوم. قسمت اول. ترجمه حسن انوشه. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۵- پیگولوسکایان. و... (۱۳۷۹) **اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران**. چاپ اول. ترجمه عنایت‌الله رضا. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۶- ثعالبی نیشابوری، ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (۱۳۶۸) **تاریخ ثعالبی**. جلد اول. ترجمه محمد فضائلی. تهران: نشر نقره.
- ۷- دیاکونف. م. م. (۱۳۸۰) **تاریخ ایران باستان**. ترجمه روحی ارباب. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۸- دینوری، ابوحنفیه احمد بن داود (۱۳۶۶) **اخبار الطوال**. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشرنی.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۸) **تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام)**. چاپ دوم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۰- شیپمان، کلاوس (۱۳۸۴) **مبانی تاریخ ساسانیان**. چاپ اول. ترجمه کیکاوس جهاننداری. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- ۱۱- طبریف، محمد بن جریر (۱۳۵۲) **تاریخ طبری**. جلد دوم. چاپ اول. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۲- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۸۰) **تاریخ باستانی ایران**. چاپ اول. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۳- فردوسی (۱۳۷۴) **شاهنامه فردوسی**. جلد ۴-۵. چاپ اول. ویراسته مهدی قریب و محمدعلی بهبودی. تهران: انتشارات توس.
- ۱۴- کریستن سن، آرتور (۱۳۶۸) **ایران در زمان ساسانیان**. چاپ اول. ترجمه رشید یاسمی. تهران: دنیای کتاب.

- ۱۵- کولسینکف، آ. ای (۲۵۳۷ شاهنشاهی) ایران در آستانه یورش تازیان. چاپ اول. ترجمه محمد رفیق یحیایی. تهران: انتشارات آگاه.
- ۱۶- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسن (۱۳۷۴) *مروج الذهب و معادن الجواهر*. جلد اول. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۷- مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۶۹) *تجارب الامم*. جلد اول. ترجمه ابوالقاسم امامی. تهران: انتشارات سروش.
- ۱۸- نولدکه، تئودور (۱۳۷۸) *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*. ترجمه عباس زریاب. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۹- وینتر، انگلبرت و بئاته دیگناس (۱۳۶۸) *روم و ایران*. ترجمه کیکاوس جهاننداری. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- ۲۰- یعقوبی، ابن واضح (۱۳۷۴) *تاریخ یعقوبی*. جلد اول. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی